



بنی صدر هر کاری که توانست کرد تارجایی نخست وزیر نشود

روایت آیت الله خامنه‌ای: شهید رجایی را اولین بار در دماوند و در منزل شهید باهنر دیدم. فکر می‌کنم تابستان سال ۱۳۴۶ بود. در آن سال‌ها چون من در مشهد و ایشان در تهران بود، ارتباطمان نزدیک نبود اما دوردور می‌شنیدم که در کارهای مخفی مبارزاتی شرکت دارد و مخصوصاً در مدرسه رفاه، با آقایان باهنر، بهشتی و هاشمی مرتبط است. در سال ۱۳۵۳ در زندان کمیته مشترک در بند ۲۰ بودم و آقای رجایی در بند یک بود و من دائماً با ایشان تماس می‌گرفتم. ارتباطمان هم به این صورت بود که من با علائم موریس با سلول ۱۹ صحبت می‌کردم و او هم به همین وسیله به آقای رجایی منتقل می‌کرد و مجدداً ایشان جواب می‌داد. در یکی از همین تماس‌ها بود که آقای رجایی به من فهماند که آقای منتظری را دستگیر کرده و به اتاق او آورده‌اند. من سریع خواستم که چند مطلب را از ایشان بپرسم که مبادا فرصت از دست برود و اتفاقاً همین طور هم شد و آقای منتظری را به اوین بردند. بنی صدر هر چه که توانسته بود کرد که آقای رجایی نخست‌وزیر نشود. بعد هم که با فشار مجلس، آقای رجایی نخست‌وزیر شد این پیوند، پیوند بیماری بود. آقای رجایی با آنکه با مواضع بنی صدر و لیبرال‌ها مخالف بود، ولی خیلی مؤدبانه برخورد می‌کرد و در مجلس گفت: «من مقلد امام، فرزند مجلس و برادر رئیس جمهور هستم» و این جور نجیبانه برخورد می‌کرد و در مقابل بنی صدر از آن آدم‌هایی بود که صاف توی چشم کسی نگاه می‌کنند و دشنام می‌دهند. او دائماً مصاحبه و به آقای رجایی توهین می‌کرد. بالاخره عرصه بر آقای رجایی تنگ شد و آمد در مجلس گفت: این نمی‌شود که آقای بنی صدر هر چه به دهانش می‌آید، بگوید و ما ساکت بمانیم. اگر قرار بر حرف زدن است، ما هم خیلی حرف‌ها داریم که بزنیم. و از آن موقع، آشکارا مطالبی را بیان کرد.

ماندن شهید رجایی در سمت نخست‌وزیری خاری در چشمان لیبرال‌ها بود

در شرایط جنگ آقای رجایی و دولت مرتب پول، سلاح، لودر، بولدوزر فراهم می‌کردند و آنچه در توان داشتند انجام می‌دادند و این خاری در چشم دشمنان و لیبرال‌ها و ضد انقلاب‌ها بود. ایشان قبل از نخست‌وزیری هم همین طور بود، چون چه در دولت موقت و چه در زمان شورای انقلاب، فرد مستقلی بود. حزب الهی و طرفدار مردم متوسط بود، در حالی که بنی صدر و دار و دسته‌اش بر عکس بودند.

در موضوع نخست‌وزیری شهید رجایی واقعیت این است که ابتدا صحبت از نخست‌وزیری ایشان نبود. یک روز قرار شد عده‌ای از نمایندگان مجلس بروند ساختمان مجلس شورای ملی سابق را ارزیابی کنند که آیا می‌شود مجلس شورای اسلامی را به آنجا منتقل کرد یا نه. من و شهید رجایی و عده‌ای دیگر بودیم. وقتی بازدید کردیم، خسته شدیم و گوشه‌ای نشستیم که استراحت کنیم. من ناگهان به ذهنم رسید که شهید رجایی برای این کار مناسب است. به ایشان گفتم، مخالفتی نکرد. بعد این موضوع را با شهید بهشتی و چند نفر دیگر مطرح کردم و در حزب هم مطرح شد و با آنکه شهید رجایی عضو حزب نبود، بیش از همه و تقریباً با اکثریت آرا، رأی آورد. ماندن شهید رجایی در سمت نخست‌وزیری و کمک به جبهه‌ها برای لیبرال‌ها غیرقابل تحمل و خاری در چشمان آنها بود. شهید رجایی از آغاز مسئولیت نخست‌وزیری تا هنگام شهادت واقعاً خاری در چشم لیبرال‌ها و همه ضد انقلاب‌ها بود.

شهید رجایی بشدت تحت تأثیر شهید بهشتی بود و آرا و افکار ایشان را قبول داشت، یادم هست که در جلسه تنفیذ حکم ریاست جمهوری از شهید بهشتی به عنوان سرور شهیدان نام برد که حاکی از ارادت شدید ایشان نسبت به آقای بهشتی بود. گفت‌وگو با روزنامه جمهوری اسلامی - شهریور ۶۱

جلوگیری از پیدایش امامزاده منافقین

برادر محمدعلی رجایی روایت کرد: ایستادگی شهید رجایی در برابر بنی صدر تاریخی است. برادر من معتقد بود بنی صدر در صراط مستقیم حرکت نمی‌کند هر چند بنی صدر با نخست‌وزیری رجایی مخالف بود اما محمدعلی با بنی صدر خیلی مدارا کرد و این کار هر کس نبود که اینگونه تحمل کند. زمانی که عدم لیاقت بنی صدر از سوی مجلس کلید خورد و امام خمینی(ره) هم آن را تعیین کردند، به برادر من گفتم بنی صدر را بازداشت کنید اما او گفت اگر بنی صدر کشته شود منافقین از او یک امامزاده درست می‌کنند. با همه اینها شهید رجایی احترام او را رعایت می‌کرد. محمدعلی معتقد بود کسی که پست‌های کنونی در جمهوری اسلامی را می‌پذیرد یا باید عاشق باشد یا دیوانه چرا که همیشه خطر وجود داشت.